

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

مباحثات در تفسیر عرفان قرآن کریم

تهیه و تدریس : دکتر سلیمان پناه

پنجشنبه 3 شوال 1427؛ 4 آبان 1386؛ 26 اکتبر 2006

مقدمه

مباحثی که در این تفاسیر مطرح می شود بر گرفته از تفاسیر عرفانی قرآن کریم، و آثار عرفای مسلمان می باشد. ذوق و مشرب عرفانی در تفسیر، که گاه از آن تحت عنوان "تفسیر انفسی" قرآن نیز یاد می شود، آیات قرآن کریم را بیشتر از حیث ارتباط آنها با سیر و سلوک الی الله و زنده شدن نفس انسان به حیات الهی تفسیر می کنند، و در این رهگذر ره آوردهایی گرانبها در درک و فهم آیات قرآن کریم تقدیم و هدیه مشتاقان قرآن کریم نموده اند. این سلسله مباحث، در ابتداء، به دو بخش اصلی تقسیم می شوند. بخش اول اختصاص خواهد داشت به آشنایی به مباحث کلی پیرامون تفسیر عرفانی، و در بخش دوم تفسیر سوره ای خاص خواهد آمد، که در آن علاوه بر بعضی از امور کلی مشترک بین مشرب های تفسیری گوناگون، تفاسیر برخی از اهل عرفان از آن سوره بحث و بررسی خواهد شد.

چند بیت از حافظ شیراز:

ببر اندوه دل و مژده دلدار بیار
نامه ای خوش خبر از عالم اسرار بیار
شمه ای از نفحات نفس یار بیار

ای صبا نکه تی از خاک ره یار بیار
نکته ای روح فزا از دهن دوست بگو
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام

I. در آمدی بر تفسیر انفسی

1. اهمیت تدبیر در قرآن: خدای متعالی ما را بخاطر عدم تدبیر در قرآن توبیخ فرموده است، " أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْئَالِهِا " (47:24) (پس، چرا در قرآن تدبیر نمی کنید؟ آیا بر قلب ها قفل ها زده شده است؟!) از نبی اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم روایت شده است، "سبائی زمان علی امتی لا یعرفون العلماء إلا بثوب حسن ، ولا یعرفون القرآن إلا بصوت حسن ، ولا یعبدون الله إلا فی شهر رمضان ، فإذا كان كذلك سلط الله علیهم سلطاناً لا علم له ولا حلم له ولا رحم له" (کتاب جواهر البحار) (زمانی بر امت بیاید که نشان عالم بودن فقط لباس زیبا باشد، و نشان شناخت قرآن فقط صوت زیبا باشد، و خداوند عبارت نشود مگر در ماه رمضان. در آن صورت، خدا سلطانی را بر آنها مسلط سازد که نه علمی دارد، و نه حلمی، و نه رحمی.)
حقی در تفسیر آیه کریمه (47:24) می گوید:

بلکه بر دل های ایشان است قفلهای آن، یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد، و آن ختم و طبع الهیست بر آن، [و آن] در را که خدا بست به روی عباد هیچ کلیدش نتواند گشاد. قفل که او بر در دلها زند کیست که بردارد و در وا کند. ...
و در تأویلات نجمیه گفته است: پس چرا تدبیر در قرآن نمی کنید، که در آن شفاء هر مرضی است، و با آن شما را حسن عرفان و خلاصی از سجن هجران حاصل می شود. آیا بر قلوب افعال آن است؟! قفل حق بر قلوب اهل هوی است، و در نتیجه داخل آنها نمی شود هشدارهای تنبیه آمیز، و نمی گسترزد بر آنها شعاع علم، و حاصل نمی گردد برای ایشان فهم خطاب. چون باب بسته باشد، نه شك و انکاری که در آن است از آن خارج گردد، نه صدق و یقینی که بدان دعوت می شوند داخل در آن قلوب می شود.

نقل است که بشر حافی قدس سره به خانه خواهر او بیامد گفت ای خواهر بر بام می شوم، و قدم بنهاد و پای [ای] چند بر آمد و بایستاد، و تاروز همچنان ایستاده بود. چون روز شد، فرود آمد و به نماز جماعت رفت، بامداد باز آمد. خواهرش پرسید: که ایستادن ترا سبب چه بود؟ گفت: در خاطر ام آمد در بغداد چندین کس اند که نام ایشان بشرست، یکی جهود، و یکی ترسا، و یکی مغ، و مرا نام بشراست، و به چنین دولتی رسیده، و اسلام یافته، درین حیرت مانده بودم که ایشان چه کرده اند ازین دولت محروم ماندند، و من چه کرده ام که بدین دولت رسیدم.

یعنی آن انفتاح افعال قلوب از فضل علام الغیوب است، و برای هر کسی مقام قرب و قبول، و رتبه شهود و وصول دست نمی دهد. عدم تدبیر در قرآن همانا از آثار خذلان، و مقتضیات اعیان است و گرنه هر طلبی منتهی می شود به حصول مقصود. صائب می گوید:

تو از فشاندن تخم امید دست مدار که در کرم نکند ابر نو بهار امساک

باز در قرآن کریم می خوانیم: " وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا " (25:30) (و رسول گفت: پروردگارا قوم من این قرآن را متروک گذاشته اند) دقت شود که متروک گذاشتن قرآن کریم فقط به معنای نخواندن آن نیست بلکه خواندن بدون تدبیر و فهم هم نوعی متروک گذاشتن قرآن کریم است چنانچه مولانا اشاره می کند که قرآن را چون کتاب ها دیگر خواندن نیز نوعی متروک گذاشتن آن است:

همچنان باشد که قرآن از عتو

شاهنامه یا کلیله پیش تو

فرق آنکه باشد از حق و مجاز
ورنه پشک و مشک پیش اخشی
خویشتن مشغول کردن از ملال
کاتش وسواس را و غصه را
بهر این مقدار آتش شانندن
آتش وسواس را این بول و آب
لیک گر واقف شوی زین آب پاک

که کند کحل عنایت چشم باز
هر دو یکسانست چون نبود شمی
باشدش قصد از کلام ذوالجلال
زان سخن بنشانند و سازد دوا
آب پاک و بول یکسان شدن به فن
هر دو بنشانند همچون وقت خواب
که کلام ایزدست و روحناک

2. **درجات مختلف فهم قرآن کریم:** مسلم است که مردم در فهم امور گوناگون، از جمله قرآن کریم، متفاوت می باشند. در این مورد بحث های زیادی در گذاشته و امروز مطرح بوده و هست. بحث های از قبیل بطون مختلف قرآن، خطر تفسیر به رای، قرائت های مختلف متن، تاثیر فرهنگ و پیشینه های فرد در فهم متن، و نظایر آن. ما از ورود به این مباحث در اینجا صرفنظر می کنیم، و فقط جهت اطلاع از دیدگاه مورد پذیرش خود متذکر می شویم که فهم های متعدد تا آنجا که در طول هم می باشند و متعارض و متناقض نمی باشند، مشکلی معرفت شناسانه ایجاد نمی کنند. از طرفی دیگر، همانگونه شیخ اکبر ابن عربی در دیدگاه های تفسیری خود راجع به قرآن کریم در فتوحات مکیه فرموده است، چون قرآن کریم کلام خداست و خدای متعالی به همه معنای لغات و کلام مورد استفاده خود عالم می باشد، و چون معلم قرآن کریم خود خدای تعالی است، هر کس که صادقانه در صدد فهم قرآن کریم بر آمده باشد، هر فهمی را تلاشش برای او به همراه آورده باشد، برای او، فهمی صحیح خواهد. در تکمیل این سخن شیخ، می افزایم که تحصیل مقدمات لازم، تربیت علمی توسط استادان این فن، رجوع به اهل قرآن، و پاک کردن ذهن خود از پیشداوریهای در حد مقدور همگی بخشی از یک تلاش صادقانه می باشند. علاوه بر این، در امور جمعی و بین الطرفینی، در صورت فهم متفاوت، نیاز به مرجع و ملاکی مستقل از طرفین است، که در آن صورت فهم سومی باید ملاک و مرجع باشد.

3. **نقل روایتی:** از امام صادق علیه السلام نقل شده است، "کتاب الله علی أربعة: العبارة للعوام، الإشارة للخواص، اللطائف للأولیاء، و الحقائق للأنبیاء" (بحار الأنوار). لذا، گفته اند: نصیب عده ای از قرآن، عبارات و ظاهر آن است، و عده ای ظاهر را اشاره به معنای خاصی می دانند. اولیای الهی به لطائفی از آیات الهی پی می برند و انبیا با توجه به بطون آیات الهی و مراتب درک به حقایقی می رسند که دیگران از رسیدن به آن عاجز هستند.

4. **چند بیت از مثنوی:**

در صحابه کم بدی حافظ کسی
زانک چون مغزش در آگند و رسید
قشر جوز و فستق و بادام هم
مغز علم افزود کم شد پوستش
وصف مطلوبی چو ضد طالبیست
چون تجلی کرد اوصاف قدیم
ربع قرآن هر که را محفوظ بود
جمع صورت با چنین معنی ژرف
در چنین مستی مراعات ادب
اندر استغنا مراعات نیاز
خود عصا معشوق عمیان می بود
گفت کوران خود صنایقند پر
باز صندوقی پر از قرآن به است
باز صندوقی که خالی شد ز بار
حاصل اندر وصل چون افتاد مرد
چون به مطلوبیت رسیدی ای ملیح
چون شدی بر بامهای آسمان
جز برای یاری و تعلیم غیر
آینهی روشن که شد صاف و ملی
پیش سلطان خوش نشسته در قبول

گرچه شوقی بود جانیشان را بسی
پوستها شد بس رقیق و وا کفید
مغز چون آگندشان شد پوست کم
زانک عاشق را بسوزد دوستش
وحی و برق نور سوزندهی نبیست
پس بسوزد وصف حادث را گلیم
جل فینا از صحابه می شنود
نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف
خود نباشد و ر بود باشد عجب
جمع ضدینست چون گرد و دراز
کور خود صندوق قرآن می بود
از حروف مصحف و ذکر و نذر
زانک صندوقی بود خالی بدست
به ز صندوقی که پر موشست و مار
گشت دلاله به پیش مرد سرد
شد طلب کاری علم اکنون قبیح
سرد باشد جست و جوی نردبان
سرد باشد راه خیر از بعد خیر
جهل باشد بر نهادن صیقلی
زشت باشد جستن نامه و رسول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (1) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (2) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (3)

بنام خدا ی رحمان رحیم هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد (1) و ببینی که مردم گروه گروه وارد دین خدا شوند (2)، پس، به حمد پروردگارت تسبیح بگو و از او طلب استغفار کن که او تواب است! (3)

1. **فضیلت قرانت این سوره:** در حدیث آمده است که هرکس این سوره را قرانت کند مانند آن است که با رسول الله صلی الله علیه و آله در فتح مکه شرکت داشته است. از امام صادق (ع) روایت شده است که هرکس این سوره را در نماز مستحبی یا واجب قرانت کند خدا او را بر تمام دشمنانش یاری کند و روز قیامت بیاید در حالیکه با او کتابی است که سخن می گوید، خدا او را از دل قبرش در آورد ایمن از آتش دوزخ....

2. **شأن نزول:** این سوره در مدینه بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه نازل شده است. این سوره خبر از فتح مکه می دهد و نوعی پیشگویی و مژده نیز می باشد. گفته اند از ظاهر این سوره استفاده می شود که رسول خدا (ص) آنچه را که باید انجام می داد با این فتح انجام خواهد داد و از ابلاغ رسالت فارغ خواهد گردید. با توجه اینکه در این سوره سخن از پیوستن گروه و گروه مردم به دین خداست، گفته اند مراد از این پیروزی فتح مکه است که مادر همه پیروزی ها و پیروزی آشکار بود و بنیان شرک را در جزیره العرب ریشه کن نمود. از امام رضا (ع) روایت شده است: من از پدرم شنیدم که از پدرش (علیهما السلام) حدیث کرد که اولین سوره ای که از قرآن نازل شد سوره بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربک بود، و آخرین سوره ای که نازل شد سوره "اذا جاء نصر الله...." گفته اند شاید مقصود آخرین سوره ای است که به طور کامل نازل شده بود. از طریق اهل سنت روایت شده است که این سوره در ایام حج در منی نازل گردید و بعد از آن رسول اکرم (ص) بیش هشتاد روز زندگی نکردند. اگر مقصود از فتح در این سوره فتح مکه بوده باشد، این قول با ظاهر سوره سازگار نیست زیرا فتح مکه در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد و این سوره خبر از فتحی می دهد که در آینده روی خواهد داد. مگر آنکه آنطور که بعضی از مفسران گفته اند بخشی از این وعده الهی، یعنی دیدن دخول مردم به دین خدا فوج فوج تا هنگام اتفاق نیافتاده بود.

3. **گفتاری دیگر در شأن نزول این سوره:** نقل کرده اند چون این سوره نازل شد، رسول اکرم (ص) آنرا بر اصحابش خواند و آنها شاد شدند و به یکدیگر مژده دادند. عباس عموی پیامبر (ص) آنرا شنید و گریه کرد. پیامبر (ص) از او سبب گریه اش را پرسید. گفت، "ای رسول خدا گمان می کنم که با این سوره خبر رحلت شما را داده اند." پیامبر (ص) فرمود، "اری همانطور است که شما می گوی." گفته اند بعد از این سوره آن حضرت (ص) دو سال بیشتر زنده نبود و در آن دوسال او را خندان ندیدند. از همین روی، این سوره را سوره تودیع (خداحافظی) نیز نامیده اند. از ابن عباس نیز روایت شده است که چون این سوره نازل گردید، حضرت محمد (ص) فرمود، "خبر مرگ مرا داده اند و در این سال رحلت خواهم نمود." از همسر گرامی پیامبر اکرم (ص) ام سلمه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر عمرش نمی ایستاد، و نمی نشست، نمی آمد، و نمی رفت مگر اینکه می گفت، "سبحان الله و بحمده و استغفر الله و اتوب الیه." ما علت آنرا پرسیدیم، فرمود، "من بدین عمل مأمور شده ام." آنگاه این سوره را خواند: **اذا جاء نصر الله و الفتح....**

4. **چگونه این سوره خبر مرگ پیامبر (ص) را می دهد؟:** در ظاهر این سوره مطلبی نیست که از آن مرگ و رحلت آن حضرت را بتوان برداشت نمود. لذا، مفسران در اینکه چگونه این سوره خبر از مرگ رسول اکرم (ص) می دهد آراء و نظراتی را مطرح نموده اند. بعضی گفته اند که چون این سوره می فرماید به حمد و سپاس پروردگارت تسبیح گوی و طلب غفران نما از او، این نشان می دهد که آن حضرت می بایست برای لحظه مرگ آماده می شد تا در حال حمد و استغفار از دنیا رفته باشد. بعضی نیز گفته اند که این مصداق مثلی است معروف که "هر چیزی به کمالش برسد باید در انتظار زوالش بود." یکی از بهترین نظرات رای شیخ محیی الدین بن عربی است که بخش تأویلات این شاء الله بدان اشاره خواهد شد.

5. **نصرت الهی بودن فتح مکه: گفته اند:** خدا اهل مکه را از سپاه ابرهه با امداد پرندگان دفاع کرد ولی حضرت محمد (ص) مکه را به سادگی فتح نمود و این جز با عنایت خدای متعالی امکان نداشت.

6. **اذا جاء نصر الله و الفتح:** "اذا" از کلماتی است برای قید زمان می باشند و زمان جمله بعد از آنها آینده می باشد هر چند فعل آن به صورت ماضی آمده باشد. این جمله و جمله بعد از آن جمله پاره وابسته می باشند و جمله مستقل یا جواب آن آیه "فسبِّح...." می باشد. گفته اند که مقصود از "النصر" کمک و یاری پیامبر اکرم (ص) است در مقابل دشمنانش، و "الفتح" فتح مکه است. اعلام این خبر قبل از وقوع آن از معجزات و نشانه نبوت است.

7. **مراد از "الفتح":** از آنجا که کلمه "الفتح" را با "الف" و "لام" آورده است، در مورد "الف" و "لام" آن چند قول مطرح گردیده است. قول اول آن است که "الف" و "لام" برای عهد است بدین معنا که این همان فتحی است که خواستار آن بودی و چشم انتظار آن بودی. برای همین آنرا "فتوح الفتوح" نامیده اند. گفته اند وعده این فتح در اول سوره الفتح داده شده بود. دیگر آنکه گفته اند "الف" و "لام" برای جنس نصر الله و مطلق الفتح است که شامل همه انواع نصرت و فتح باشد، نه نصرت و فتحی خاص، و فتح مکه مفتاح و کلید فتوحات دیگر بود همانطور که خود آن شهر را نیز "ام القری" نیز نامیده اند، فتح آن نیز مادر فتح ها بود. پس، وقوع فتح آنرا نشانه نزدیک بودن وقوع فتح بلاد دیگر قرار داد.

8. **فتح مکه:** گفته اند فتح مکه ده روز گذشته از ماه رمضان، سال هشتم هجری قمری بود. همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ده هزار نفر از مهاجرین و انصار و طوائف عرب بود، و پانزده شب بدان قیام نمودند. هنگامی که رسول اکرم (ص) داخل مکه شد بر در کعبه ایستاد، سپس فرمود: "لا إله إلا الله وحده لا شريك له، صدق وعده، ونصر عبده، وهزم الأحزاب وحده" (نیست معبودی مگر فقط خدا که برای او شریکی نیست، و عده خویش صادق نمود و بنده اش را یاری فرمود و اتحاد گروه های متحد را بر هم زد). سپس فرمود: "ای اهل مکه، با شما چه کنم؟" گفتند: "نیکی کن که برادر بزرگوار می باشی فرزند برادری بزرگوار!" آن حضرت (ص) فرمود: "بروید که شما از دانشگان می باشید!" سپس، اهل مکه با او بر اسلام بیعت کردند.
9. **وَرَأَيْتَ النَّاسَ:** و چون دیدی که مردم... بعضی گفته اند مراد از مردم اهل یمن می باشند که بدون خونریزی وارد اسلام شدند. ولی اکثر مفسران آنها اشاره مردم مکه دانسته اند و گفته اند که خدای تعالی وعده نصرت خود را در ضمن آیات نازل در باره حدیبیه داده بود و فرموده بود: "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغِيرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا" (3-1:48) (ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید). بسیار نزدیک به ذهن است که منظور از فتح و نصر عزیز، همان فتح مکه باشد چون تنها فتحی که مرتبط با فتح حدیبیه باشد همان فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه اتفاق افتاد. بنا براین، نزدیک تر به ذهن همان است که بگوییم مراد از نصر و فتح، نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر کفار قریش، و مراد از فتح، فتح مکه است. و نیز بگوییم این سوره بعد از صلح حدیبیه و بعد از نزول سوره فتح و قبل از فتح مکه نازل شده است.
10. **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا:** چون دیدی مردم را که در دین خدا، یعنی دین اسلام وارد می شوند. گفته اند "دیدن" در اینجا اعم از دیدن و دانستن است. تفسیر "دین خدا" به دین اسلام، که دین تسلیم بودن در برابر خداست برای آن است که خدای تعالی در سوره مبارکه آل عمران فرمود: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (19:3)**. "افواجا" گفته اند که "فوج" به معنای جماعتی می باشد که به سرعت عبور کنند، و جمع این کلمه "افواج" است. بنابراین، معنای داخل شدن مردم در دین خدا افواجا این است که جماعتی بعد از جماعتی دیگر به اسلام در آیند. داخل شدن جماعتی بعد از جماعتی دیگر در اسلام به بدان معناست که کل یک قبیله یا قومی بعد از قبیله و قومی دیگر وارد اسلام بشوند. قبل از آن مردم این قبائل یکی یکی یا دوتا دوتا وارد اسلام می شدند. بعد از فتح مکه مردم گفتند اگر اهل مکه را که خدا از سپاه ابرهه حفظ کرده بود برای محمد فتح نموده است، کسی دیگر قادر به مقابله با او نیست. و با فتحی که برای حضرت (ص) صورت گرفت درهای رحمت خدا و اسلام نیز بر آن مردم گشوده شد تا همانطور که رسول اکرم (ص) دوست داشت رحمت خدا عام بوده باشد و شامل حال همه گردد. ابو محمد بن عبد البر گفته است که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرد در عرب شخص کافری نبود (اهل کتاب باقی بودند)، و نیز گفته شده است که عدد مسلمین هنگام رحلت آن حضرت (ص) صد و چهارده هزار بود.
11. **نقلی تاریخی:** شخصی بنام ابو عمار می گوید، "جابر بن عبدالله انصاری از من در مورد احوال مردم بعد از وفات رسول خدا (ص) پرسید، و من آنچه دیده بودم و می دانستم از فرقت و اختلاف ایشان بگفتم. جابر بگریست و گفت: از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت: مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین خدای بیرون شوند فوج فوج." در نقل دیگری گفته اند یکی از دوستان علی بن ابی طالب (ع) نزد معاویه رفته بود. معاویه او را گفت، "چیزی از قرآن دانی؟" گفت، "بسیار خوب." معاویه گفت، "بر خوان تا بشنوم!" گفت، "بسم الله الرحمن الرحيم إذا جاء نصر الله و الفتح و رأيت الناس يخرجون من دین الله افواجا...." معاویه گفت، "هی خطا می خوانی، بگو یدخلون فی دین الله!" او گفت، "آن در عهد رسول بود که در دین می آمدند، اما الآن از دین خدا خارج می شوند فوج فوج."
12. **فُسِيحٌ بِحَمْدِ رَبِّكَ...:** پس هنگامی که نصرت خدا و پیروزی را آمد، و مردم را دیدی که فوج فوج وارد دین خدا می شوند، به حمد پروردگارت تسبیح گوی و از او غفران خویش را بخواه که او تواب است. در مورد اینکه چرا خدای متعالی چنین دستوری را به پیامبر گرامی خود (ص) داد که در هنگام مشاهده یاری خدا و پیروزی و اقبال مردم به دین خدا، از خدا طلب مغفرت کند اقوال و نظرات مختلفی مطرح شده است که بعضی از آنها را در اینجا و بعضی دیگر را در قسمت تأویلات ذکر می کنیم.
13. **نظر علامه طباطبایی (ره):** مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند: وجه و مناسبت امر به حمد و استغفار پروردگار، بعد از دیدن نصر الهی [این است]: از آنجایی که این نصرت و فتح اذلال خدای تعالی نسبت به شرک، و اعزاز توحید است، و به عبارتی دیگر این نصرت و فتح ابطال باطل و احقاق حق بود، مناسب بود که از جهت اول سخن از تسبیح و تنزیه خدای تعالی برود، و از جهت دوم - که نعمت بزرگی است - سخن از حمد و ثنای او برود، و به همین جهت به آن جناب دستور داد تا خدا را با حمد تسبیح گوید. البته در این میان وجه دیگری برای توجیه و مناسبت این دستور هست، و آن این است که حق خدای عز و جل که رب عالم است، بر بنده اش این است که او را با صفات کمالش ذکر کند و همواره بیاد نقص و حاجت خود بیفتد، و چون فتح مکه باعث شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گرفتاریهایی که در از بین بردن باطل و قطع ریشه فساد داشت فراغتی حاصل کند، دستورش داد که از این به بعد که فراغت بیشتر است، به یاد جلال خدا که تسبیح او است، و جمال خدا که حمد او است، و نقص و حاجت خودش که استغفار است باشد. و معنای استغفار در مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که

آمرزیده هست، درخواست ادامه مغفرت است، چون احتیاج به مغفرت از نظر بقاء عینا مثل احتیاج به حدوث مغفرت است (دقت فرمایید). و این استغفار از ناحیه آن جناب تکمیل شکرگزاری است. جمله "انه کان توابا" دلیل دستور استغفار را بیان می کند، و در عین حال تشویق و تأکید هم هست.

14. **قول و نظر ابن عجبیه:** ابن عجبیه می گوید... یعنی چون نصرت و یاری خدا آمد و بر عرب پیروز شدی، و فتح گردید مکه یا سایر سرزمین های عرب، بسیار تسبیح کن و بسیار استغفار کن، تا آماده لقاء پروردگارت باشی یا شکر نموده باشی بر نعمت هایش... این به منزله هشداری بود که آن واقعه نزدیک بود و آن حضرت می بایست برای آن آماده می شد (ادب و آداب مخصوص نصرت و پیروزی). "فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ" یعنی بگو "سبحان الله حامداً له" یا اینکه نمازگزار برای او "واستغفره" یعنی متواضع ساز و خرد دار نفس را، یا اینکه مداومت داشته باش بر استغفار، "إِنَّه کان" یعنی او همواره چنین است و وصفت اوست که "تواباً" باشد یعنی بسیار بازگشت کننده به سوی بنده.

15. **قولی از حقی:** "فسبح بحمد ربك" تسبیح برای تعجب است به خاطر رابطه سببی که بین آنهاست. کسی که امر شگفت آور ببیند می گوید "سبحان الله" ابن الشیخ می گوید شاید دلیل بر زبان راندن این کلمه هنگام تعجب، آنطوری که در اذکار آمده است که برای هر امر عجیبی "سبحانه الله" است، آن باشد که انسان چون مشاهده کند امری عجیب را که از توان و حد امثال خودش بیرون باشد وقوع آنرا بعید بداند، نفسش از آن تأثیر می گیرد به نحوی که گویا تا آن زمان قدرت خدا را کوچک شمرده بوده باشد... پس می گوید "سبحان الله" برای تنزیه خدا از عجز عن خلق امر عجیب... و سهیلی رحمه الله می گوید سر آورده شدن حمد با تسبیح در همه موارد مانند... این است که شناخت خدا دو قسم است: معرفت ذات و معرفت اسماء و صفات است، و نمی توان یکی از آن دو را اثبات کرد بدون اثبات دیگری. اثبات وجود ذات به مقتضای عقل و اثبات اسماء و صفات مقتضای شرع است. پس، به عقل مسمی شناخته می شود و با شرع اسماء نمی توان در عقل اثبات ذات نمود مگر با نفی نقص حدوث از آن، این همان تسبیح و چون مقتضای عقل مقدم است بر مقتضای شرع،... به تسبیح حمد را اضافه نمود و امر تسبیح او نکرد مگر به با حمدش (پایان سخن سهیلی). معنی آیه این خواهد بود که پس بگو سبحان الله در حالیکه حمدش می گزاری. یعنی تعجب کن از آنچه خدا برای تو ممکن ساخت و به خاطر کسی نمی رسید که احدی غلبه کند بر اهل حرم محترم او، و حمد و سپاس گو او را بر تمامی آنچه در این کار انجام داد. این یک قول است که ظاهر است. قول دیگر آن است که امر نمود رسولش (ص) را به مداومت بر آن از روی بزرگداشت نعمت او نه برای تعجب... دیگران گفته اند مقصود تنزیه خداست از عجز هر چند تأخیر نموده بود ظهور فتح، و حمد برای اوست در این تأخیر. این توصیف اوست به اینکه زمان بندی امور از ناحیه اوست و نیست مگر به حکم او و هیچ کس آن را نمی داند....

16. **نقلی دیگر:** گفته شده است که امر به استغفار اشاره است به نزدیک شدن اجل، گویا گفته باشد وقت [مورد امر نظر] نزدیک شده است و رحیل فرا رسیده است، پس آماده شو برای آن امر. او را از این امر آگاه ساخت زیرا عاقل چون اجلش نزدیک گردد، شایسته است که بسیار توبه کند. روایت شده است که چون این سوره نازل گردید، رسول الله صل الله علیه و اله وسلم خطبه خواند و گفت "ان عبدا خیره الله بین الدنيا و بین لقائه فاختار لقاء الله" (خدا بنده ای را مخیر گردانید بین دنیا و لقاء او، پس او لقاء خدا بر گزید. [آن حضرت (ص) حضرت فاطمة سلام الله علیها] فراخواند و گفت، "دخترم خبر وفات من دهند." نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم رخت به چرخ میبرم فاطمه (س) گریست، آن حضرت (ص) فرمود: "گریه مکن تو اولین فرد از اهل من می باشی که به من ملحق می شوی!" سپس، او خندید.

I. توابیات

1. **اشاره:** [گفته اند در این سوره اشاره ایی است به اینکه] یاری و نصرت نما روح خود را بر نفست با آماده شدن برای آخرت زیرا او از آن عالم است ولی نفس دنیا را می خواهد چرا که از آن است. پس، او را یاری کن بر نفس تا بر او گشوده شود باب آخرت با تسبیح، و استغفار برای امتت. گفته اند بعد از آن هر صبح و هر شب صد بار تسبیح و استغفار می نمود، و در عبادت شب و روز می کوشید تا آنجا که پاهایش ورم کرده بودند، چشمانش [از گریه] سرخ، و چهره اش زرد گردیده بود، و تبسمش اندک و گریه و تفکرش فراوان گردیده بود. از بعضی صالحین نقل شده است که می گفت: ای وای اگر عفو کنی. بعضی از خلجت می گریند هر چند بخشیده شده باشند والله سبحانه و تعالی أعلم.

2. **قشیری:** "إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ" نصر چیرگی بر دشمن است، و "الْفَتْحُ" فتح مکه می باشد. "وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا" یعنی جماعات جماعات اسلام می آورند. "فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ" فراوان حمد پروردگارت گو و نماز گزار برای او و تقدیس کن او را. گفته اند نماز شکر بر این نعمت بجا آور. "وَاسْتَغْفِرْهُ" از او در خواست مغفرت کن. "إِنَّه کان تَوَّابًا" او بسیار باز گردنده است به سوی کسی که توبه می کند و می پذیرد توبه او را. گفته شده است: نصرت خدای سبحانه او را آن است که از خودش فانیست ساخت و احکام بشریت را از او دور نمود، و صاف ساخت او را از کنورات نفسانی. اما "الفتح" آن است که برگزید او را برای خویش، به صفت نزدیکی او را آراسته ساخت و لباس جمع بر او پوشاند بیرون ساخت او را از آنچه

در آن بود... و آشکار ساخت بر او اسرار حق را که بر او از قبل پوشیده بود و شناساند او را از کمال معرفت خود و همه آنچه را جمیع خلق تشنه آن می باشند.

3. **ابن عجبیه:** ای مرید چون نصر خدا برای تو آید و ترا قادر به دریدن جنبه های نفسانی سازد و بر آنها چیره سازد ترا، "والفتح" را که دخول به مقام فناء، و اظهار اسرار حقائق است نصیب تو سازد، و ببینی مردم را که به راه خدا وارد شوند فوج فوج، تسبیح گو به حمد رب خویش، یعنی تنزیه کن پروردگارت را از آنکه غیر و ثانی در ملکش بینی. "واستغفره" طلب استغفار کن از او از دیدن وجود نفس خودت.

4. **قاسانی:** "اذا جاء نصر الله" یعنی مدد ملکوتی و تأیید قدسی به تجلیات اسماء و صفات؛ "والفتح" پیروزی مطلق که وراء آن فتحی دیگر نیست، و هو آن فتح باب حضرت احدیت و کشف ذاتی است بعد از فتح مبین در مقام روح با مشاهده. "ورأیت الناس یدخلون فی دین الله" یعنی مردم را دیدی که در توحید و سلوک بر صراط مستقیم وارد می شوند به خاطر تأثیر نور تو در آنها بعد از آنکه فارغ شدی از تکمیل نفس خودت، "أفواجاً" گروه گروه به صورت مجتمع گویا که نفس واحد شده اند و بهره می گیرند از فیض ذات تو به عنوان قائم مقام نفس تو، و آنها مستعدونی هستند که بین نفس آن حضرت علیه السلام و نفوس آنها علاقه مناسب و رابطه جنسیتی ایی بود که موجب اتصال آنها به او می شود با قبول فیض او. "فسبح" یعنی ذات خود را منزله ساز از احتجاب بمقام قلب، که معدن نبوت بود، با قطع علاقه از بدن و ترقی به مقام حق الیقین، که معدن ولایت است، "بحمد ربک" به حمد پروردگارت یعنی در حالیکه حامد و سپاسگزار او می باشی با اظهار کمالات و اوصاف تام او به حمد فعلی هنگام تجرید. "واستغفره" و طلب کن از او ستر و مخفی ساختن ابدی ذات خودت را با ذاتش همانطور که در حال فناء قبل از رجوع به سوی خلق بودی زیرا که "انه کان توّاباً" او تواب است یعنی قابل است برای رجوع کسی که بازگشته است به سوی او با فانی ساختنش به نور خویش. چون دین کامل گردید و دعوتش که برای آن مبعوث گردیده بود استقرار یافت، فرمان داد او را به بازگشتن به مقام حق الیقینی که مستمر و دائمی نیست مگر بعد از مرگ....

5. **حقی:** در مصطلحات آورده اند که فتوح هر چیزی است که با آن بر عبد از ناحیه خدای تعالی گشایش شود بعد از آنکه بسته بوده است از نعمت های ظاهری و باطن مانند ارزاق و عبادات و علوم و معارف و مکاشفات و غیر آنها. فتح قریب آن است که بر عبد گشوده می شود از مقام قلب و ظهور صفات او و کمالاتش بعد از طی منازل نفس و از آن خدا تعالی چنین یاد می فرماید "نصر من الله وفتح قریب". فتح المبین آن است که بر بنده گشوده می شود از مقام ولایت و تجلیات انوار اسماء الهیه فانی کننده صفات قلب و کمالات آن می باشد از خدای تعالی اینگونه یاد کرده است، "انا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر" یعنی از صفات نفسانی و قلبی پوشیده می شوی. و فتح مطلق که برترین فتوحات و کامل ترین آنهاست آن گشایشی است که برای عبد حاصل می شود از تجلی ذات الاحدی و مستغراق می سازد او را در عین جمع به فناء رسوم خلقی تماما، و این آن است که می فرماید، "اذا جاء نصر الله والفتح...."

6. **ابن عربی:** شیخ اکبر محیی الدین عربی در چند موضع پراکنده به آیات سوره مبارکه نصر اشاراتی دارد که در اینجا بعضی را نقل می کنیم: ای که خدا ترا تأیید کند، بدانکه این باب مشتمل است بر آن عباد الله که ملامیه نامیده می شوند و آنها مردانی می باشند که به عالی ترین درجه ولایت آراسته می باشند و برتر از آنها درجه ایی نیست مگر درجه نبوت. و این نامیده می شود مقام قربت در ولایت. آیه آنها در قرآن این است "حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ" (55:72) (زیبارویان در خیمه های نکه داشته شده). صفت زنان بهشت را برای... رجال الله است که بریده از همه به سوی او می باشند و نکه داشته شده اند حبس گردیده اند در خیمه های محافظت غیرت الالهی در زوایای هستی تا مبادا چشمی بر آنها افتد و به خود مشغولشان دارد، نه، به خدا قسم که مشغولشان نمی سازد نظر خلق به آنها لیکن در وسع خلق نیست که بر خیزند به اقامه آنچه برای این طائفه است از حق بر آنها بخاطر علو منصبشان، پس، بندگان فرو مانند در امری که هرگز بدان نایل نشوند. پس، حبس فرمود ظواهر شان و آنها خیمه های عبادات و عبادات از اعمال ظاهری و پایداری بر واجبات آنها و مستحباتش می باشند. شناخته نمی باشند به خرق عادت و بزرگ داشته نمی شوند و به آنها اشاره نمی شود به عنوان صلاح آنطوری که در عرف عامه مطرح است با آنکه از آنها فساد صادر نمی شود. پس، آنان بزرگان بلند مرتبه مخفی شده در میان مردم می باشند... آنها بین مردم معروف به بزرگی در عبادت نیستند و هتک محارم خدا نیز نمی کنند چه در پنهان و چه آشکارا. بعضی از رجال در مورد آنها گفته اند: سیاه روی در دنیا و آخرت در تجلیات حق برایشان چه ایشان در کنار نور حق در نفس خود و در خلق چیزی جز طلعت نمی بینند. دوام تجلی ممکن نیست جز برای این طائفه زیرا آنها با حق می باشند در دنیا و آخرت. بدین ترتیب که تجلی بر آنها دائمی است، آنان افراد می باشند. و مقصود سیاهی سیادت است از روی حقیقت، یعنی در دنیا و آخرت سیادت دارند. و این ممکن است جز برای رسولان نباشد چه این برای رسولان کمال است و برای اولیاء نقص زیرا رسل مضطر می باشند ظهور برای تشریح و اولیاء را چنین نیست. الا تری الله سبحانه أكمل الدین کیف أمره فی السورة التي نعی الله إلیه فیها نفسه فأُنزل علیه إذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله أفواجاً کمل ما أرید منه من تبلیغ الرسالة وطلب بالأستغفار أن یستره عن خلقه فی حجاب صونه لینفرد به دون خلقه دائماً فإنه کان فی زمان التبلیغ والإرشاد وشغله بأداء الرسالة فإن له وقتاً لا یسعه فیه غیر ربه وسائر أوقاته فیما أمر به من النظر فی کان توأبا أي یرجع الحق إلیک رجوعاً مستصحباً لا یكون للخلق عندک فیه دخول بوجه من الوجوه وولما تلا رسول الله

صلى الله عليه وسلم هذه السورة... لأنهم علموا أن الله ما خلقهم لهم ولا لأحد من خلقه بالتعلق من القصد الأول وإنما خلقهم له سبحانه فشغلوا أنفسهم بما خلقوا له فإن أظهرهم الحق عن غير إختيار منهم بأن يجعل في قلوب الخلق تعظيمهم فذلك إليه سبحانه ما لهم فيه تعمل وإن سترهم فلم يجعل لهم في قلوب الناس قدرا يعظمونهم من أجله فذلك إليه تعالى فهم لا إختيار لهم مع إختيار الحق فإن خيرهم ولا بد فيختارون الستر عن الخلق والأنقطاع إلى الله ولما كان حالهم ستر مرتبتهم عن نفوسهم فكيف عن غيرهم....